

دیدار با وزارت امور خارجه سوئد

هشدار جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران به وزارت امور خارجه سوئد درباره گسترش فضای امنیتی/پلیسی در ایران

شنبه ۷ اسفند ۱۳۸۹ - ۲۶ فوریه ۲۰۱۱

پنج شنبه ۲۴ فوریه ۲۰۱۱ هئیت نمایندگی جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران در سوئد متشکل از مهرداد درویش پور و هلیا ریاضت با مسئولان وزارت خارجه این کشور دیدار داشتند. در این دیدار رئیس بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه سوئد و همچنین مشاور سیاسی این وزارتخانه در امور ایران آقای کارل میشل گرنس حضور داشتند.

هئیت نمایندگی جمعیت پشتیبانی در این ملاقات از سوئد و اتحادیه اروپا در مورد سکوتشان در قبال اعتراضات مردم در اول اسفند، سرکوب خشن تظاهرات مسالمت آمیز مردم توسط دولت ایران و افزایش فشار دولت بر موسوی و کروبی به قصد بازداشت و محاکمه آنان، انتقاد کرد و خواستار واکنش سنگین اتحادیه اروپا همانند دولت آمریکا شد. هئیت نمایندگی ضمن انتقاد به رفتار منفعلانه وزیر امور خارجه سوئد آقای کارل بیلد در این زمینه، نسبت به پیامدهای مخاطره آمیز سکوت اتحادیه اروپا هشدار داد و تاکید نمود مردم ایران نسبت به دولت هایی که آنها را در پیکار برای دموکراسی دست تنها میگذارند، به دیده منفی نگاه خواهند کرد. از جمله پیشنهادهای هئیت نمایندگی به وزارت امور خارجه سوئد، افزایش فشارهای سیاسی و دیپلماتیک بر دولت ایران با صدور بیانیه ای از سوی اتحادیه اروپا، احضار سفیر ایران در سوئد و محکوم نمودن رفتار دولت ایران نسبت به تظاهرکنندگان و دیگر روشهای اعمال فشارهای سیاسی بود. هئیت نمایندگی تاکید نمود سوئد و اتحادیه اروپا می بایست خواستار پایان بخشیدن به جو ارباب و سرکوب، آزادی دستگیر شدگان و زندانیان سیاسی و رفع حصر خانگی از آقایان موسوی و کروبی گردد.

مسئولان وزارت امور خارجه سوئد در پاسخ به خواسته های نمایندگان جمعیت گفتند خانم اشتون از سوی اتحادیه اروپا در رابطه با سرکوب تظاهرات ۲۵ اسفند اطلاعیه صادر کرده است، هرچند در مورد حوادث اول اسفند واکنش رسمی نشان نداده اند. رئیس بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه سوئد اضافه کرد که حوادث لیبی و دنیای عرب تا حدودی از تمرکز جهان غرب بر ایران برای دوره کوتاهی کاسته است. اما اضافه کرد که تمرکز بر نقض حقوق بشر در ایران از موضوعات کار دائمی ایشان و وزارت امور خارجه سوئد است. او اضافه کرد دولت سوئد در ترغیب اتحادیه اروپا برای واکنش در زمینه نقض حقوق بشر در ایران نقش بسیار فعالی داشته است و از کانال های دیپلماتیک نگرانی خود را دائما به مقامات ایرانی و از جمله سفیر ایران ابراز میدارد.

مسئولین وزارت امور خارجه سوئد از پیگیری اخبار مربوط به نقض حقوق بشر در ایران سخن گفتند و نسبت به این دیدارها ابراز علاقه کردند و متعهد شدند که با استفاده از روشهای دیپلماتیک تلاش خواهند کرد که اعمال فشار بر جمهوری اسلامی ایران بر سر نقض حقوق بشر را افزایش دهند. در پایان هر دو طرف بر ضرورت تماس های فعال تر تاکید نمودند.

جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران در سوئد 24 فوریه 2011

فراخوان به شرکت در تظاهرات سراسری

توطئه حکومت برای نابودی دستاوردهای خیزش ۲۵ بهمن را در هم شکنیم!

خیزش دوباره مردم در روز ۲۵ بهمن در خیابان های تهران و شهرهای مهم کشور، پایه های حکومت را به لرزه در آورد. تظاهر کنندگان با این خیزش نقطه عطف دیگری در تاریخ جنبش آزادیخواهی ایران رقم زدند و نشان دادند هر گاه اراده کنند قادرند فضای سیاسی کشور را متحول سازند.

سران حکومت با ایجاد فضای رعب و وحشت در طی یکسال گذشته، با دستگیری فعالان سیاسی، صدور احکام سنگین زندان، سرکوب عریان و راه اندازی اعدام های خیابانی تصور می کردند که جنبش اعتراضی را به بایگانی تاریخ سپرده و خیابان ها را از اعتراضات مردم خالی کرده اند. ماموران امنیتی و رهبران حکومت چنان از سرکوب مخالفان و نابودی جنبش آسوده خاطر بودند که گمان می کردند، فراخوان دعوت به همبستگی در میان مردم پژواک موثری نخواهد داشت و می توانند با آرامش خاطر تظاهرات ۲۵ بهمن را مدیریت کنند.

تظاهرات گسترده مردم در تهران و شماری از شهرهای بزرگ و کوچک ایران به رهبران جمهوری اسلامی نشان داد که پیروزی استبداد بر آزادی رویایی بیش نیست و آنچه واقعیت دارد حضور مردم در روز ۲۵ بهمن در خیابان ها و طنین شعارهایی است که علیه دیکتاتور سر می دهند.

حکومت از خیزش مردم و از ضربه ای که خورده است به شدت عصبانی و وحشت زده است. عمق عصبانیت و وحشت را در واکنشی که در رسانه های دولتی و تظاهرات فرمایشی علیه آقایان موسوی و کروبی به راه انداخته اند به روشنی می توان دید. اگر استبدادگران اندکی واقع

بین بودند، همین تظاهرات کافی بود تا متوجه شوند با سرکوب و سر دادن شعار برای نابودی این و آن چهره جنبش، نمی توانند صدای آزادیخواهان مردم ایران را خاموش سازند.

ما احزاب و سازمان ها با نیروهای آزادیخواه، انجمن ها و نهادها و فعالان سیاسی که در جهت همبستگی با تظاهرات ۲۵ بهمن، خنثی کردن توطئه های حکومت علیه فعالان و چهره های شاخص جنبش و جلب پشتیبانی افکار عمومی جهان به دفاع از استقرار دموکراسی در ایران تلاش می کنند، همراه و هم رزم هستیم.

ما از تظاهراتی که در این راستا سازماندهی می شود، پشتیبانی می کنیم و همه ایرانیان و آزادیخواهان را به شرکت در این تظاهرات که در شهرهای مهم اروپا، آمریکا و استرالیا روزهای جمعه ۲۹ شنبه ۳۰ بهمن و روز یکشنبه اول اسفند همزمان در ایران و خارج از کشور برگزار می شود، فرا می خوانیم.

اتحاد جمهوریخواهان ایران

حزب دمکرات کردستان ایران

حزب دمکراتیک مردم ایران

حزب کومه له کردستان ایران

جبهه ملی ایران - اروپا

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کمیته هماهنگی شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران

شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران

پنج شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۸۹، ۱۷ فوریه ۲۰۱۱

جامعه خودگردان سوسیالیستی

فرامرز دادور

دوشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ - ۱۴ فوریه ۲۰۱۱

در این نوشته، ابتدا به برخی از نظرات و تجربیات مرتبط با جامعه خودحکومتی سوسیالیستی اشاره می گردد و سپس به چشم انداز استقرار نوعی از این نظم اجتماعی در ایران پرداخته می شود.

بخش اول

خصوصیات یک جامعه خودگردان سوسیالیستی

در عصر حاضر (اوایل قرن 21)، سرمایه داری (نظام اجتماعی مبتنی بر مالکیت و کنترل خصوصی بر فعالیت های اقتصادی/ ابزار تولید و روابط کارمزدی) و تأثیر مخرب آن مثل فاصله عظیم طبقاتی، توزیع نابرابر ثروت و قدرت، فقر و محرومیت برای اکثریت مردم، تخریب محیط زیست و جنگ و تجاوز در جهان سیطره دارد. در عین حال تجربیات بین المللی سوسیالیستی نیز تا به حال چندان موفقیت آمیز نبوده اند و آنچه که امروزه در زیر بیرق "سوسیالیسم" در کشورهای مثل چین، ویتنام و حتی کوبا معرفی می گردند، از مناسباتی آزاد، دمکراتیک، عادلانه و خودگردان فاصله عظیمی دارند. در واقع تا بحال، هنوز یک نظام اجتماعی که به مثابه یک آلترناتیو دمکراتیک و خودگردان باعث افتخار انسان های آزاده و عدالت جو بوده و همچون الگویی در افق مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم ترسیم شده باشد، شکل نگرفته است. البته جنبش های سوسیالیستی در این رابطه تئوری های بسیاری ارائه داده اند و برخی از آنها طی دو قرن گذشته به تجربه گذاشته شده اند، اما ایده ها و آرزوهای معطوف به ایجاد خودحکومتی/ خودمدیریتی، هنوز در هیچ جای دنیا، کاملاً نهادینه نگشته اند. در خطوط پایین، با توجه به بررسی تاریخی از برخی از نظرگاه های سوسیالیستی/ آنارشویستی تلاش می گردد که در صورت امکان، اساسی ترین مشخصه های یک جامعه خودگردان سوسیالیستی ترسیم شده، جنبه هایی از مناسبات و برخی از نهادها و ساختارهای اجتماعی که برای ایجاد یک جامعه انسانی مفید می باشند، بیشتر شکافته شوند. کارل مارکس، در جزوه سیاسی خود "جنگ داخلی در فرانسه"، با توجه به تجربه کمون پاریس در سال 1870، به برخی از مشخصات اساسی یک جامعه خودگردان سوسیالیستی اشاره می کند. فردریک انگلس، نیز، در مقدمه ای به این جزوه در سال 1891، مطالب بیشتری اضافه می کند. در میان موضوعات طرح شده، از جمله به خصلت بین المللی کمون که برخی از اعضای آن غیربومی بودند و اینکه "پرچم کمون پرچم سیطره جمهوری جهانی" بود اشاره می شود. به نوشتن انگلس قرار بود که طبق برنامه کمون، واحدهای بزرگ صنعتی و مانوفاکتور در اشکال "انجمن های کارگری" و سپس یک "اتحادیه بزرگ" سازماندهی شوند. وی، در رابطه با سیاست اقتصادی کمون، یکی از اشتباهات اساسی آن را عدم کنترل بر بانک فرانسه، می دانست (تاکیر: 623-626) «1». از دیدگاه مارکس، کمون یک «جمهوری اجتماعی» و در واقع "شکل اثباتی یک جمهوری" بود که از نمایندگان شوراهای متعلق به بخش های مختلف شهر در نهادی "اجرایی/ قانونگذار" تشکیل یافته و اعضای فعال آن و سایر مسئولان مانند قضات انتخابی بوده، همواره قابل احضار بودند (همان: 631-632). کمون پاریس به مثابه یک مدل "خودحکومتی" قرار

بود در ایالات دیگر مستقر گردد و نمایندگان تمامی انجمن های محلی از طریق یک نهاد سراسری (مجلس نمایندگان سراسری) مسئولیت امور عمومی جامعه را به عهده بگیرند. این نوع سازماندهی سیاسی جامعه که تمامی مسئولین در چارچوب یک سیستم فدراتیو، بر اساس "حق رأی عمومی" انتخابی بودند، شالوده های دمکراتیک یک "جمهوری واقعی" را تشکیل می داد (همان: 633-634).

کمون به مثابه یک "حکومت کارگری"، شکل سیاسی کشف گردیده در آن زمان بود که تحت لوای آن آزادی فعالیت های اقتصادی برای تولید کنندگان و زحمتکشان، بدون ادامه مناسبات استثماراری عملی می شد (635). کمون درصدد آن بود که "ملک طبقاتی" را که تبلور نیروی کار بسیاری از انسان ها بود اما به تصاحب یک اقلیت سرمایه دار و ثروتمند درمی آمد، منحل نماید. برنامه بود که ابزار تولید (سرمایه و زمین) در کنترل "کارگران آزاد و اجتماعی شده قرار گیرند و طبق یک برنامه مشترک به وسیله "اتحادیه های انجمن های تعاونی" اداره شوند. اکثریت نمایندگان انتخاب شده از طرف نزدیک به 35000 کمون در شهرها و ایالات، با نفی مجلس ملی قبلی برای ایجاد انجمن ها و مجلس های محلی و مردمی خود گام های مهمی برداشتند (همان: 644-645). به نظر مارکس، کمون که در واقع اولین دولت کارگری بود، گرچه شکست خورد، اما در این مقطع علیه "استبداد سرمایه" قهرمانانه جنگید و به "مثابه یک مظهر جامعه نوین همیشه به یاد آورنده خواهد شد" (همان: 652).

مارکس در نوشتن دیگری "نقدی بر برنامه گوتا"، به طور کلی بر خصلت های اصلی اقتصادی، در فاز اول یک جامعه کمونیستی، یعنی مقطعی که بلافاصله از درون سرمایه داری زاده شده و هنوز اشکالی از تقسیم کار و تفاوت بین کار فکری و یدی را در بر داشته و به مرحله بالاتر یعنی "از هر کس به اندازه توانش و به هر فرد به اندازه نیازش" نرسیده است، اشاره می کند. در این مرحله از گذار سوسیالیستی، "تمامی تولیدات اجتماعی" عمدتاً از دو قسمت "ابزار تولید" و "وسایل مصرف" تشکیل می گردند. سهام ابزار تولید به بخش های مختلف مانند بودجه برای "تعویض و ترمیم ابزار تولید"، "توسعه ابزار تولید" و "صندوق ذخیره و بیمه جهت پرداخت برای سوانح طبیعی و حوادث"، تقسیم می گردد. بخش دوم، یعنی وسایل مصرف، قسمت هایی مثل بودجه ملی برای "مخارج کل اداری" جهت توزیع ارزش اجتماعی و همچنین برای جبران نیازهای مشترک مانند آموزش و درمان و تخصیص بودجه برای افرادی که قادر به کار کردن نیستند را در بر می گرفت (همان: 528-529). بخش فعال اقتصادی از جمعیت "تولیدات خود را مبادله نمی کنند" و برخلاف نظام سرمایه داری "نیروی کار غیر

مستقیم فردی" در جریان نمی باشد، بلکه انسان ها مجموعه ای از فعالین جامعه را تشکیل می دهند که نیروی کار آنها به طور مستقیم محاسبه گردیده، در ازای آنچه که تولید می کنند، مقادیر هم ارزش آن را دریافت می کنند. در واقع هر فرد جامعه در مقابل ارائه نیروی کار خود یعنی ترکیبی از زمان و شدت کار انجام گردیده، کوپن دریافت نموده، برای جبران احتیاجاتش، به اندازهٔ ارزش کوپن به دست آورده، از صندوق مصرف مربوطه (در سطوح محلی و یا سراسری) برداشت می کند. در واقع در جامعه خودگردان سوسیالیستی، انسان ها در ازای مقدار نیروی کار انجام داده، معادل آن سهمیه دریافت می کنند و "حق تولید کننده معادل مقدار کار عرضه شده از طرف وی ارزیابی می گردد" (همان: 530).

نیروی کار، به طور برابر و بر مبنای "مدت زمان یا شدت کار" سنجیده می شود و "حقوق برابر، حقوقی نابرابر برای کار نابرابر است". بدین معنی که شرایطی وجود خواهند داشت که ممکن است یک فرد در ازای ارائه مدت و یا ساعت کار برابر با دیگری، سهمیه بیشتر و یا کمتر دریافت کند. این نوع کم و کاستی ها و نابرابری های حقوقی، در فاز اول جامعهٔ کمونیستی ناگزیر می باشند و تا دوران معینی که جامعه آمادگی مادی، معنوی، فرهنگی و اجتماعی پیدا کند، شیؤ پرداخت هنوز خصلت "بورژایی" خواهد داشت. در مرحلهٔ بعدی و عالی تر است که در جامعه خودگردان سوسیالیستی بیرق "از هر کس به اندازه توان و به هر فرد به اندازه نیاز" به اهتزاز درخواهد آمد. (همان: 531-530). به نظر مارکس، در یک جامعهٔ انقلابی مدعی سوسیالیسم، گذار موفقیت آمیز به سوی جامعه ای متشکل از روابط اجتماعی عاری از هر نوع استثمار و ستم اقتصادی/ اجتماعی در گرو وجود رهبری از طرف حکومتی است که دارای خصلت انقلابی "دیکتاتوری پرولتاریا" باشد (همان: 538).

خلاصه ای از نظر مارکس راجع به خصلت های عمدٔ یک جامعه خودگردان سوسیالیستی را که به ویژه در دو جزؤ جنگ داخلی در فرانسه و نقدی بر برنامه گوتا طرح شده اند را می توان به این شکل مطرح نمود که در زیر رهبری یک حکومت سوسیالیستی و در چارچوب وجود ترکیبی از یک دموکراسی و جمهوری واقعی، توزیع ثروت و قدرت در جامعه، گرچه هنوز نه کاملاً برابر، ولی یقیناً، دموکراتیک، عادلانه و به دور از هر نوع استثمار و ستم خواهد بود. این نوع خط فکری در جنبش چپ که ترکیبی از دخالت حکومتی و مشارکت مستقیم توده های مردم را برای نیل به جامعهٔ خودگردانی سوسیالیستی لازم می داند، از طرف طیف های آنارشیست به نقد کشیده شده است و این سیر از جدل های تئوریک امروز نیز ادامه دارند.

پیر ژوزف پرودون «2» (مرگ: 1865)، یکی از اندیشمندان اولیه آنارشیست در قرن 19 بر این اعتقاد بود که پیروزی انقلاب اجتماعی نباید لزوماً از طریق ایجاد دولت جدید و انقلابی به پیش رود، بلکه از ابتدا هدف می‌یابد برقراری یک «جامعه آزاد آنارشیستی» باشد. وی در نوشتن مشهور خود در سال 1840، «مالکیت چیست؟» مالکیت را امری مانند «راهزنی» دانسته، موازین حقوقی/سیاسی را همچون «اشکال قانونی» برای مشروعیت بخشیدن به آن تعریف می‌کند. به نظر وی وجود مالکیت خصوصی استبداد آفرین بوده، مایه سوءاستفاده‌های زیادی شده و باعث نابرابری‌های عظیم اقتصادی می‌گردد. نظرگاه‌های کمونیستی که مساوات‌گرایی را مبتنی بر وجود قوانین امکان‌پذیر می‌داند، نهایتاً به ایجاد نظام‌های ستمگر و ناعادلانه منجر می‌شوند. به نظر پرودون «نوع سومی» از نظام اجتماعی برای ایجاد یک جامعه انسانی ضرورت پیدا می‌کند که ترکیبی از خصایل مثبت «کمونیستی» و «مالکیت» یعنی ارزش‌های آزادی‌خواهانه، استقلال‌طلبانه، برابری طلب و اعتدال‌گرایی را در بر داشته باشد (پرودن: 63-57).

مایکل باکونین «3» (مرگ 1876) نیز یکی دیگر از انقلابیون مشهور آنارشیست در قرن 19 و تابع روسیه بود. وی «سوسیالیسم دولتی» را که از طرف «سوسیالیست‌های مارکسیست» مطرح می‌گشت، به مثابه «بوروکراسی سرخ» نفی می‌کرد. باکونین در یکی از معروف‌ترین آثار خود «خدا و دولت»، در بخش «آنارشیسم علمی» بر این نظر بود که هدف جنبش برابری طلب به ثمر رساندن «انقلاب اجتماعی» و نه «انقلاب سیاسی» و در واقع برچیدن انواع مختلف استثمار و سرکوب‌های سیاسی/حقوقی است. از دیدگاه او برای نیل به یک جامعه کاملاً آزاد، ضروری است که «تمامی نهادهای مدرن: دولت، کلیسا، دادگاه‌ها، دانشگاه، ارتش و پلیس منحل گردند» و به جای سازمان‌ها و موازین اجتماعی مزبور، شبکه‌های سراسری جهانی متشکل از انجمن‌های خودگردان کارگری در کشورهای مختلف ایجاد شوند، وگرنه «کمونیسم خودکامه» که همواره به قهر سازمان یافته دولتی نیاز دارد، «آزادی را نابود می‌کند». به نظر باکونین، انقلاب فرانسه نیز، چونکه بنیادهای مقدس و سنتی مثل مالکیت خصوصی و نهاد حکومتی را حفظ نمود نتوانست که به آرمان‌های سیاسی و معنوی آزادی‌خواهانه و برابری طلب دست یابد (باکونین: 72-65).

پیتر کروپوتکین «4» (مرگ 1921)، متفکر دیگر مکتب آنارشیست در قرن 19 و اوایل قرن 20 به «سوسیالیسم مارکسیستی» انتقادات اساسی داشت. وی در نوشتن خود «سیستم کارمزدی اشتراکی» که بخشی از کتاب «فتح نان» می‌باشد، سوسیالیست‌های مارکسیست را که برای دوران پسا انقلاب، هنوز، وجود حکومت و سیستم کارمزدی را برای مدت نامعلومی

ضروری می دانند، شدیداً به انتقاد می کشد (کروپوتکین: 437). به نظر وی روابط کارمزدی که از نوع روابط اجتماعی سرمایه داری است و شیوه پرداخت (نقد و یا کوپان) نیز اگر بر مبنای کار ارائه شده ارزیابی گردد، حتی اگر در چارچوب اصل "به هر کس به اندازه کارش" انجام گردد، به این معنی می باشد که هنوز مناسبات ناعادلانه ادامه می یابد و دست یابی به یک جامعه برابر و مملو از همبستگی غیرممکن خواهد بود (همان: 446). به نظر کروپوتکین، در دور مابعد سرمایه داری، نمی بایست که معیار پرداخت بر اساس ارزش کار انجام شده تعیین گردد و امکان رهیابی به جامعه ای که عادی از مظاهر غیرانسانی استثمار و سلسله مراتب قدرت باشد، در گرو اجرای پرنسیب اولویت دادن به نیاز انسان ها و نه بر مبنای نیروی کار تولید گشته از طرف آنها می باشد. وی نیز مانند باکونین در رابطه با نقش نهادهای اجتماعی مانند دولت، پارلمان و سیستم کارمزدی، آنها را منسوخ دانسته، از زمره موانع برای ایجاد یک جامعه آزاد، عادلانه و برابر می دانست. از نظر وی هدف اصلی برای مبارزان راه آزادی و عدالت همان طرح شعار "نان، مسکن، آسایش برای همه" بود (همان: 452).

در واقع آنارشیست های قرن 19، اغلب با اینکه خواهان مناسبات آزاد، عادلانه و انسانی بودند، اما برخلاف جریان های عمده سوسیالیستی، برای نهادهای مدرن اجتماعی مثل دولت، پارلمان و قانون نقش مثبتی جهت مدیریت و حفظ ثبات اجتماعی قائل نمی شدند. مارکس در نوشتن خود "بعد از انقلاب" (5) (1875)، در پاسخ به باکونین می نویسد که در دوران گذار به سوی یک جامعه کمونیستی هنوز به وجود دولت پرولتری نیاز است، چونکه موفقیت برای یک "انقلاب رادیکال اجتماعی" به یک سری شرایط و از جمله توسعه اقتصادی بستگی دارد". به نظر وی در دوران مبارزات جهت انهدام جامعه کهنه، پرولتاریا هنوز بر مبنای شالوده های موجود در جامعه قدیم عمل می کند و بدیهی است که اشکال سیاسی مورد استفاده از طرف جنبش کارگری / سوسیالیستی، کما بیش از روابط اجتماعی موجود سرچشمه می گیرند. در این مرحله، پرولتاریا هنوز کاملاً قادر به سازماندهی کل جامعه بر اساس موازین و ارزش های غیر بورژوایی نشده است و ضرورت استفاده از هر نوع نهاد و ساختار اجتماعی وجود دارد. نهادهای سیاسی و انتخابات آزاد به حوزه حقوق دمکراتیک تعلق دارند و رأی گیری عمومی به مثابه "یک شکل سیاسی" تحت تأثیر روابط اقتصادی حاکم عمل می کند. تنها وقتی که جامعه به مرحله عالی تر می رسد و در آن موقع دیگر 1- نیازی به کارکرد حکومت وجود نخواهد داشت و 2- سیستم ادار جامعه، خصلت انضباطی و کنترل کننده را از

دست داده، به خود خصلت دمکراتیک می گیرد و 3- موازین انتخاباتی دیگر به خود ماهیت سیاسی ندارند چونکه رقابت های سیاسی ضرورت خود را در جامعه از دست می دهند (542-548).

در اوایل قرن 20، مشهورترین تئوری پردازان "مارکسیست" و از جمله لنین و تروتسکی به مشخصات خودحکومتی عجین شده با سوسیالیسم در قرن 19 کمتر توجه نمودند. هر دو، لنین و تروتسکی به دولت برای سازماندهی سوسیالیسم، نقش مرکزی می دادند. لنین در کتاب دولت و انقلاب می نویسد که بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی و زیر نظر حکومت پیشرو پرولتری، در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم "سرکوب اقلیت استثمارگر ضروری است". لنین در توافق با این نظر مارکس می نویسد که کمونیست ها در فاز اول، در عرض توزیع مواد مصرفی، "جنبه های حقوقی بورژوایی" را به طور محدود حفظ می کنند و "حتی دولت بورژوایی بدون بورژوایی به حیات خود ادامه می دهد"، به این دلیل که، بدون وجود نهادی که قادر به نظارت بر اجرای حقوق باشد، حقوقی وجود نخواهد داشت (افکار سوسیالیستی: 474-476) «6». بنا بر دیدگاه دولت گرای لنین، در مرحله اول کمونیستی "همه شهروندان به کارکنان استخدامی دولت" تبدیل گشته به مثابه کارمند و کارگر سندیکای سراسری خود را تشکیل می دهد. "کل جامعه به یک اداره و یک کارخانه" تبدیل می گردد که در آن در ازای نیروی کار به طور متناسب پرداخت می شود.

لئون تروتسکی نیز به دولت "به مثابه ماشینی در دست نیروهای اجتماعی کنترل کننده" می نگریست که وظیفه آن "سازماندهی روابط اجتماعی" می باشد. به نظر تروتسکی، پرولتاریا در صورت تصاحب قدرت با استفاده از اهرم دولت به صنعتی کردن جامعه می پردازد. دولت در واقع "یک سازمان (کمیته اجرایی) برای حاکمیت طبقاتی" است (نوشته های اساسی: 338) «7». البته بعدها که تروتسکی از مسئولیت دولتی محروم گشت، وی در انتقاد از استالینیسم به این جمع بندی رسید که "مرکز ثقل قدرت سیاسی از پرولتاریای پیشرو به بوروکراسی انتقال یافته است". تروتسکی در نقد از شرایط وقت سیاسی تا آنجا پیش رفت که کنترل تک حزبی بلشویسم در سال 1921 را سرآغازی برای رشد انحرافی استالینیسم دانست (همان: 368). اما در کل به نظر وی پرولتاریا می باید حزب (پیشقراول) خود را تشکیل داده در جهت تصرف قدرت سیاسی حرکت کند. در واقع بین مارکسیست ها و آنارشист ها همواره تفاوت عقیدتی بر روی "راهکارها و متد" برخورد به پدید دولت وجود داشته است و در جایی که آنارشيسم در کل دولت را نفی می کند اما به گفته تروتسکی از نگاه سوسیالیستی "در شرایط انقلابی" به هیچ وجه نمی توان نقش دولت را نفی نمود" (همان: 367-360).

رهبران بلشویک در انقلاب اکتبر روسیه برای دولت اهمیت زیادی جهت سازماندهی سوسیالیسم قائل بودند و تمایلات دولت گران آنها فضای چندانی برای تجمع های کارگری و مردمی مثل شوراهای و مشارکت فعال توده ها برای تعیین سرنوشت اجتماعی خود نمی گذاشت. در واقع آنچه که در شوروی تحت عنوان سوسیالیسم شکل گرفت و به ویژه بعد از اینکه استالین در اواخر 1920 تمامی قدرت سیاسی را به نام حزب کمونیست در دست گرفت، با مناسبات خودگردان کاملاً بیگانه بود. سیاست های "کمونیسم جنگی"، "برنامه جدید اقتصادی" (نِپ) و دکترین "سوسیالیسم در یک کشور" عمدتاً در زیر سایه رهبری حزب کمونیست بویژه رهبران معدود آن و با توسل به اهرم های دولتی در تمامیت آن پیاده شدند.

در اوایل سالهای 1920، جریان هایی به نام "کمونیسم شورایی" در انتقاد به شکل گیری حکومت تک حزبی تحب رهبری بلشویک ها، به حمایت از دخالت هرچه بیشتر شوراهای کارگری در امور جامعه برخاسته است. سوسیالیست هایی مثل کارل کُرش «8»، ژرژ لوکاچ «9» و آنتون پانیکو «10» به این خط فکری دامن زدند. لوکاچ، از جمله در نوشتن معروف خود "تاریخ و آگاهی طبقاتی" می نویسد: شوراهای انقلابی کارگران تنها در صورت مداخله فعال در امور جامعه است که "شئی بودن سیاسی/ اجتماعی" فرد را نفی می کنند. پانیکو، یک سوسیالیست هلندی که مدافع حکومت شوراهای کارگری بود، اعتقاد داشت که برای جنبش کارگری، صرفاً "مبارزه علیه بورژوازی برای کسب قدرت، هدف نیست بلکه آن مبارزه ای علیه قدرت دولتی" نیز است. به نظر وی هدف جنبش پرولتری "حذف و تحلیل ابزار قدرت حکومتی از طریق اهرم قدرت پرولتاریا است". نهادها و مناسبات اجتماعی مانند پارلمان، سندیکا، احزاب سیاسی و بوروکراسی مربوط به دوران بورژوازی بوده و باید ناپدید گردند. وی در انتقاد از حکومت بلشویکی، آن را حکومتی "دیکتاتوری بر روی جامعه" می دانست و خودرهای طبقه کارگر را نیازمند به اشکال جدید سازماندهی می دید که "شوراهای کارگری" نمونه تاریخی آنها بود. به نظر وی در یک جامعه کمونیستی نباید هیچ حکومتی بر روی سرکار باشد و تنها شوراهای کارگری و به ویژه شوراهای در کارخانه ها می باید به مثابه "پایگاه های کنترل کننده" در جامعه عمل کنند. شوراهای خصلت حکومتی ندارند و نباید همچون ارگان های قدرت بر توده ها، قدرت تحمیل نمایند (مک میلان 171-173).

اما سیر تفکر در جنبش سوسیالیستی، عمدتاً بر روی محور سوسیالیسم حکومتی به پیش رفت. فعالین سوسیالیست در سایر جوامع نیز مثل چین، ویتنام و کوبا برای دولت، نقش مرکزی جهت سازماندهی اجتماعی قائل

شدند. مائوتسنگ، یکی از بنیان گذاران حزب کمونیست چین دولت سوسیالیستی را نمایند^۱ واقعی منافع مردم ترسیم می کرد. وی در مقال^۲ خود "روش درست برای برخورد با تضادها در میان مردم" می نویسد که در جامعه تحت رهبری حزب در سال های 1960 "هنوز بین منافع دولت و نهادهای اشتراکی در یک طرف و افراد در طرف دیگر، یعنی بین دمکراسی و تمرکزگرایی، بین رهبری و رهبری شوندگان تضاد وجود دارد (مک میلان: 221) «11». در سال های 1950، دولت چین تحت رهبری حزب کمونیست بر صنایع کنترل کامل داشت و در عرص^۳ تولیدات کشاورزی، ابتدا هدف این بود که سیستم کمونی به وجود آید و در سال 1958 "26000 کمون جای 74000 تعاونی پیشرفته را گرفت" و قرار شد که دولت های محلی بر مبنای کمون شکل یابند. در سال های 1960 برنامه^۴ اقتصادی عمدتاً برای ایجاد واحدهای عظیم اقتصادی جهت گرفت. در این سال ها، وقتی که بخش هایی از کارگران صنعتی در شانگهای در صدد ایجاد کمون های کارگری شبیه کمون پاریس درآمدند، مائو و برخی از رهبران حزب کمونیست در مخالفت با این نوع حرکت ها، مطرح کردند که "اگر هم^۵ (سازمان ها) به کمون تبدیل گردند پس با حزب باید چه کار کرد". به نظر مائو مشکل با مدل هایی مثل کمون پاریس در این بود که "کمون ها ضعیف تر از آن هستند که بتوانند ضد انقلاب را سرکوب کنند". در عوض سیاست این شد که "کمیته های انقلابی" مرکب از نمایندگان از "کادرهای انقلابی"، "نیروهای ارتشی" و "توده های انقلابی" تشکیل شوند تا "رهبری واحد ایجاد گردد". در اواخر سال های 1960، حزب کمونیست دوباره کنترل کامل خود را در جامعه اعمال می کرد و از کنگر^۶ نهم در سال 1969 بعد در کمیته^۷ مرکزی جدید "40 درصد از اعضا نظامی بودند" و بخشی دیگر از آن را "گارد های سرخ" تشکیل می داد. فاصل^۸ بین کنگره ها طولانی تر گردید و قدرت بیشتری در دست هئیت سیاسی حزب متمرکز گردید و در نتیجه حزب جانشین پرولتاریا گردید (همان: 232-230). عجیب نیست که در زیر یوغ نظام تک حزبی و سرمایه داری دولتی، امروز، مردم چین از ابتدایی ترین آزادی ها و حقوق دمکراتیک و هم^۹ اتحادیه های مستقل کارگری محروم هستند.

در کوبا نیز انقلاب در جهت سوسیالیسم دولتی شکل گرفت. گرچه رهبری انقلاب و از جمله فیدل کاسترو در ابتدای انقلاب در سال 1959 وعده از این می داد که "دمکراسی شکلی از حکومت است که نه فقط حق فکر بلکه حق یادگیری از اینکه چگونه باید آزادانه فکر نمود را فراهم می کند" و اینکه نظامی دمکراتیک است که اکثریت مردم در آن حاکم باشند و انقلاب کوبا به یک دمکراسی واقعی منجر گردیده و اینک، "مردم کوبا یک مرحل^{۱۰} واقعی دمکراتیک و مملو از پیشرفت و آزادی را

شروع کرده اند" (سخنرانی به مناسبت اول ماه مه 1960 در فریادهای انقلاب: 358-356). اما پس از گذشت بیشتر از 40 سال، علیرغم استقرار عدالت اقتصادی و ایجاد سطح معینی از رفاه اجتماعی (تضمین اشتغال، آموزش و درمان)، اما جامعه کوبا از یک نظام اجتماعی که مردم، به شکل فردی و از طریق انجمن ها، تجمع ها و شوراهای خود و در چارچوب ساختار خودحکومتی و خودمدیریتی در سرنوشت اجتماعی دخالت مستقیم و مؤثر داشته باشند، فاصله عظیمی دارد.

در ویتنام نیز، گرچه در زمان اعلام تشکیل جمهوری دمکراتیک ویتنام در سپتامبر 1945، هوشی مینه رئیس دولت موقت اعلام کرد که مردم ویتنام "بر آن هستند که زندگی و هستی خود را فدای دسترسی به استقلال و آزادی کنند" (سخنرانی هوشی مینه در هنگام اعلام استقلال ویتنام شمالی در فریادهای انقلاب: 325). اما بعد از گذشت 65 سال از آن زمان و بعد از ادغام هر دو ویتنام های شمالی و جنوبی، امروزه نظامی خودکامه تحت حکومت یک حزب (کمونیست) و نوعی سرمایه داری دولتی در ویتنام ایجاد شده است. از آزادی های دمکراتیک و خودگردانی در این جامعه خبری نیست. در واقع "سوسیالیسم" ایجاد شده در قرن 20 و بقایای آن در قرن 21 با آنچه که مد نظر بنیان گذاران سوسیالیسم انقلابی یعنی مارکس و انگلس بود فاصله عظیمی دارد.

در بین آنارشیست ها در قرن 20، گرایش های متنوعی شکل گرفت و برای مثال در اسپانیا، در سال های 1930 نوعی از سیاست های آنارشیستی تجربه گردید. طی جنگ داخلی در سال های 1936-37، جنبش آنارشیستی انقلابی تحت رهبری دو سازمان کنفدراسیون سراسری آنارکو سندیکالیست (سی ان تی) و فدراسیون آنارشیست های ایبریا (اف ای آی) به خاطر مخالفت عقیدتی با هر نوع شکل سازمانی تمرکز یافته بر اساس هیرارشی و نفی سازمان ها و نهادهای دولتی و در واقع عدم اعتقاد به وجود حکومت پرولتری جهت سازماندهی جامعه آزاد و برابر، در مقاطع حساس از سیر تحولات انقلابی، از موقعیت های مناسب استفاده ننموده، از نقش مؤثر انقلابی محروم گشت. در این زمان که جبهه رفرمیست و جمهوری خواه قدرت حکومتی را در دست داشت و قدرت های ارتجاعی وابسته به نهادهای سرمایه، ارتشی و روحانیت در صدد سرنگونی این رژیم برآمده بودند، بر عهد جنبش انقلابی و به ویژه سازمان های سوسیالیستی و آنارشیستی بود که انقلاب را به پیش برده و تلاش نمایند نهادهای اجتماعی قدرت را با رأی دمکراتیک مردم در اختیار افراد و طیف های مدافع یک جامعه خودگردان سوسیالیستی بگذارند. مثلاً در جایی که رژیم جمهوری خواه، عمدتاً خواستار حفظ مناسبات سرمایه داری بود و تنها قصد داشت که یکسری اصلاحات رقیق

اجتماعی انجام دهد، در صورت به قدرت رسیدن سوسیالیست ها و اجرای برنامه هایی مانند اصلاحات رادیکال ارضی، اعلام استقلال برای مراکش که هنوز مستعمر^{۱۱} اسپانیا قلمداد می گردید و ملی کردن صنایع بزرگ و بانک ها، شرایط را برای پیشرفت جدی به سوی سوسیالیسم آماده تر می کرد. در آن ایام، کارگران در خیابان ها و کارخانه ها حاکم بودند و قدرت اصلی در شهرها تمرکز یافته بود. سی ان تی در برخی از ایالات و به ویژه کاتالان «12» مرکز بارسلونا «13» قادر بود که با تکیه بر خواست دمکراتیک توده های مردم، قدرت انقلابی را در دست بگیرد و از تصاحب قدرت به وسیله^{۱۲} گروه های ارتجاعی/ فاشیستی به سرکردگی ژنرال فرانکو جلوگیری کند و البته چون آنها به قدرت حکومتی اعتقاد نداشتند در آن جهت هیچ اقدامی نکردند و متأسفانه جریانات آنارشیستی در مقاطع حساس، آلترناتیو دوم را انتخاب نمودند (آی اس آر، جولای/ آگوست 2002، گیوف بایلی) «14». از دید آنها، به دست گرفتن قدرت حکومتی با دیکتاتوری مترادف بود با پرنسیب های ضد دولتی آنها در تناقض قرار می گرفت. در واقع عدم اعتقاد آنها به تعویض رژیم حاکم با یک قدرت دمکراتیک انقلابی که خواستار سازماندهی جامعه بر اساس ارزش های آزادی خواهانه و برابری طلب سوسیالیستی باشد، حاکی از گرایش های آزادی خواهانه و غیر حساب شده و حتی می توان گفت ماجراجویانه آنها بوده است.

خرد انقلابی این وظیفه را در مقابل انسان ها می گذارد که نمی توان مردم را به قیام علیه اتورितه حکومتی دعوت نمود و در عین حال تصرف نهادهای اجتماعی و سازنده جامعه از طرف آنها را نفی نمود. سی ان تی و دیگر آنارشیست های رادیکال در اسپانیای سال های آخر 1930 به یک استراتژی انقلابی یعنی مجموعه ای از تاکتیک های مبارزاتی معطوف به ایجاد حکومت سوسیالیستی و برنامه ریزی جهت ایجاد یک جامعه خودگردان سوسیالیستی اعتقاد نداشتند. امروزه در میان جنبش های آنارشیستی گرایش های متنوع فکری منجمله در عرصه های اقتصادی، فرهنگی، فمینیستی و اکولوژیک شکل گرفته اند. اما هنوز، نقطه مشترک عمده در میان آنها، عدم اعتقاد به اهمیت وجود یک دولت انقلابی انتخاب گردیده از طرف توده های مردم برای توسعه^{۱۳} نهادهای خودحکومتی و خودمدیریتی در جهت ایجاد یک جامعه آزاد و عادلانه است. آنها در مجموع خواهان گذر از مناسبات سرمایه داری به یک جامعه^{۱۴} خودگردان مبتنی بر روابط غیرکالایی، بدون توجه به ضرورت مبارزه علیه حکومت گران و قدرتمندان ارتجاعی و در عین حال پشتیبانی از حکومت های انقلابی و سوسیالیستی هستند. البته استثناء وجود دارد و برخی از تئوری پردازان در این طیف ها در دوران گذار برای دولت نقش قائل می شوند. در ادامه^{۱۵} این خطوط به اندیشه های

برخی از صاحب نظران در این جنبش مثل موری بوکچین «15»، رابین هاهنل «16»، مایکل آلبرت «17»، تاکیس فوتوپولوس «18» و جان هالووی «19» اشاره می شود.

موری بوکچین (مرگ 2006)، مُدل دمکراسی کنفدرال «20» و شهر محوری رهایی آور (لیبرتارین مونی سیپالیسم) «21» را مطرح می کند. خلاصه این نظرگاه این است که در چارچوب یک دمکراسی کنفدرال، واحد تصمیم گیری مجلس (انجمن) محلی است که در قوه قضایی، ارتش و سایر نهادهای اجتماعی نماینده، خواهد داشت. در واقع تصمیم گیری در مورد بسیاری از مسایل مربوط به مناطق جغرافیایی وسیع تر و یا کل جامعه در حیطه اختیارات نمایندگان متعلق به انجمن های محلی قرار می گیرد. کنفدراسیون شبکه ای متشکل از شوراهای اداری (اجرایی) است که اعضاء و نمایندگان آن از میان انجمن های (مجالس) دمکراتیک واقع شده در شهرها، محله ها و روستاها انتخاب می گردند. اعضای شوراهای کنفدرال در برابر انجمن های محلی مسئولیت داشته، همواره قابل احضار هستند و تحت نظارت انجمن ها فعالیت می کنند. در واقع سیاست های مربوط به مسایل عمومی و محلی، از طرف انجمن های متشکل از شهروندان آزاد اتخاذ می شوند و انجام آنها بر عهد شوراهای کنفدرال می افتد. بدین معنی که برای مثال سیاست های اقتصادی از طرف انجمن ها و شوراهای محلی و سراسری که به طور اشتراکی اموال (زمین، مؤسسات اجتماعی، غیره) را اداره می کنند، برنامه ریزی می شوند (بوکچین: 3-5) «22».

رابرت هاهنل نیز ایجاد یک جامعه انسانی را در گرو وجود "عدالت اقتصادی و برابری"، "دمکراسی اقتصادی و خودمدیریتی" و "همبستگی" می داند. آلترناتیو مورد نظر هاهنل که در نوشته های مشترک با مایکل آلبرت، نیز، مطرح گشته اند، بر پایه وجود "شوراهای دمکراتیک کارگران و مصرف کنندگان" سازماندهی می گردد. این شوراهای در سطوح محلی و سراسری (محله، بخش، شهر، روستا، ایالت، غیره) شکل می گیرند و به طور مؤثر، در امور جامعه حق دخالت دارند. در جامعه یک هئیت راهبری و تسهیل کننده (ای.اف.پی) «23» که فارغ از قدرت تصمیم گیری بوده، شباهتی به گاسپلن «24» (ارگان مرکزی برای برنامه ریزی اقتصادی در شوروی سابق) نداشته باشد، بر فعالیت های شوراهای تولیدی و مصرفی نظارت می کند. در چارچوب این نوع سازماندهی، تولید کنندگان و مصرف کنندگان حق پیشنهاد برای چگونگی حجم و فعالیت های آتی اقتصادی را دارند و در صورت ارزیابی از طرف آی.اف.بی به عدم وجود تعادل لازم بین مقدار ارزش تولید گشته و مقدار ارزش مصرف شونده، موظف به تنظیم در بار آن هستند. برنامه ریزی از دو طریق انجام می گیرد: 1- از طرف شوراهای مصرف کنندگان

تقاضا داده می شود و در صورت قبول تقاضا از طرف سایر شوراها (و گرنه ترکیب آن می باید مورد بازبینی قرار گیرد)، برنامه ریزی به جلو می رود، 2- سهمی تولیدات عرضه شده از طرف شوراهای کارگری (تولید کنندگان)، در پروسه طبیعی خود (بررسی ها و ارزیابی ها)، سرانجام از طرف سایر شوراها پذیرفته شود. در واقع، طبق این نوع سازماندهی از اقتصاد مشارکتی، مکانیسم مناسبات اقتصادی حول محور حجم تعیین گشته از طرف شوراها، بر اساس موازین مستقیم دمکراتیک، عمل می کند (عدالت اقتصادی و دمکراسی: 193-194) «25».

مایکل آلبرت، نویسنده کتاب معروف پارکان «26» نیز اعتقاد دارد که یک جامعه مبتنی بر اقتصاد مشارکتی، مجموعه ای از مشخصات مثل مالکیت اجتماعی، شوراهای خودمدیریتی تولید کنندگان و مصرف کنندگان، پرداخت در ازای معادل ترکیبی از مقدار زمان/ شدت/ طاقت فرسایی مربوط به نوع کار، وجود تعادل شغلی (گردش برای انجام کارهای متفاوت)، برنامه ریزی مشترک بین کارگران و مصرف کنندگان بر مبنای تعاون با همدیگر بدون وجود هر نوع فاصله طبقاتی/ کالایی/ استثماری/ ستمگرانه، را در برمی گیرد (مجله زی، جولای/ آگوست 2010: 61) «27». در میان دلایل وی برای پشتیبانی از سازماندهی روابط اجتماعی بر اساس موازین اقتصاد مشارکتی، به چند مورد اشاره می گردد: 1- در چارچوب نظام پارکان اختلاف طبقاتی حل می شود چونکه قدرت های سرمایه داری (صاحبان سرمایه خصوصی و مدیران حرفه ای) وجود نخواهند داشت، 2- برخلاف سیستم های سرمایه داری و سوسیالیسم دولتی، جامعه بر مبنای وجود شوراهای تولیدی و مصرفی، مناسبات خودگردان را نهادینه می کند، 3- سودآوری نفی می گردد چونکه مالکیت بر سرمایه و مناسبات "معامله گرانه" وجود خارجی ندارند و در عوض در ازای "مدت زمان، شدت و حدود طاقت فرسایی" از کار انجام شده، پرداخت می شود، 4 و 5 — پارلمان به مثابه یک گزینش جدی در مقابل سرمایه داری و بر اساس نهادها و موازین عادلانه و غیراستثماری سازماندهی می گردد (همان: 63).

نظریه پرداز دیگر، جان هالووی با طرح این اصل که انقلاب واقعی و توده ای از معبر تصرف قدرت حکومتی نمی گذرد، با تاکید بر عنصر آزادی به مثابه نیروی اصلی حرکت دهند انقلاب معتقد است که فرایند اول انقلاب نفی کامل شرایط حاکم می باشد. بدین معنی که توده های مردمی می باید نظام سرمایه داری و تمامی روابط آکنده از آن یعنی نهادها و موازین اجتماعی، از قبیل دولت، پارلمان و قانون را نفی کنند. به نظر وی انقلاب فقط تغییر و تحول در روابط اجتماعی نیست و فرای آن می رود. هدف نباید تنها ایجاد تغییر بنیادین در مناسبات اجتماعی باشد بلکه ایجاد کانون ها و تجمع های فعال مردمی و توسعه

دایمی در جُنب و جوش مبارزاتی نیز بسیار با اهمیت هستند (هالووی: 205). وی با استفاده از تجربهٔ زاپاتیست‌ها در چیاپس (مکزیک)، مسئله مرکزی برای پیروزی انقلاب را اعتقاد به انسان محوری و پشتیبانی فعال از حق توده‌های مردم برای شورش‌های دائم علیه موانع موجود در مقابل آزادی و خودحکومتی می‌داند. جان هالووی در کتاب مشهور خود "تغییر جهان بدون تصرف قدرت" «28»، در نفی "انقلابیون سنتی" که قدرت حکومتی را برای تغییر رادیکال و انقلابی حیاتی می‌دانند، اعتقاد دارد که منطق مبتنی بر چشم داشت به تصرف قدرت "پیشاپیش، مبارزه علیه قدرت را می‌بازد" (همان: 17). به نظر وی در وضعیت کنونی جهان تنها تصور از انجام انقلاب، نه گرفتن قدرت بلکه "تحلیل قدرت" است. هالووی معتقد است که زاپاتیست‌ها از این منطق، یعنی ایجاد "ضد قدرت" در مقابل قدرت حاکم پیروی می‌کنند و موفق شده‌اند. در جوامع سرمایه‌داری، تولید کالا و خدمات بر اساس نیروی کار اجتماعی غیر مستقیم و در چارچوب فضای فетиشیسم کالایی (کالاستایی)، یعنی کنترل کامل سرمایه بر وجود انسان‌ها، افکار و فرهنگ آنها انجام می‌گیرد (همان: 50). نفی سرمایه‌داری ضرورت انقلاب اجتماعی را در بر دارد، بدین معنی که تمامیت مناسبات سرمایه‌داری و از جمله پدیده‌های بازتولید شده و اشکال متنوع فرهنگی/سیاسی/اجتماعی نفی شوند. "انقلاب بیشتر از فقط انهدام روابط منسوخ است". هدف انقلاب ایجاد مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و اموال نیست، بلکه اجتماعی شدن کلیّت فعالیت‌ها، عمل کردها و اندیشیدن‌ها می‌باشد (همان: 209-208). جنبش نوین انقلابی منطق فکری متفاوت و سازماندهی متفاوت می‌طلبد. بازگشت به نهادهای گذشته مانند حکومت، پارلمان و قوانین، بیگانگی و رقابت‌های مخرب اجتماعی را از بین نمی‌برد و نهایتاً جنبش آزادی‌خواه مردم را با شکست روبرو می‌کند، چونکه مثلاً حفظ نهاد حکومت باعث ایجاد آشتی بین قیام‌کنندگان و صاحبان سرمایه می‌شود (همان: 237). مطالبات دمکراتیک از قبیل حق تشکیل سندیکا، شوراها و سازمان‌های اجتماعی مردمی و تحقق اشکال مشترک و خود مدیریت یافته مانند تعاونی‌ها و خودگردانی‌های تولیدی، تنها بخشی از هدف می‌باشد، زیرا، شکل‌گیری این نوع موازین و کانون‌های دمکراتیک، به خودی خود، نمی‌تواند برای مجموع نیازهای ذهنی و عینی در جامعه جوابگو گردد. ایدئولوژی اصلی می‌باید این باشد که جنبش مردمی بطور کامل در کنترل بر فرآیندها و حرکت‌های سرنوشت‌ساز جامعه قرار گیرد (همان: 240).

تاکس فوتو پولوس، یکی از تئوریسین‌های دیگر مدافع سوسیالیسم خودگردان، عمدتاً از زاویه اکولوژی و دمکراسی رادیکال به طرح موازین و نهادهای اصلی جامعه مورد نظر می‌پردازد. وی در یکی از

نوشته هایش در اواخر سال های 1990 "به سوی یک دمکراسی فراگیر" می نویسد که یک جامعه خودگردان انسانی تنها می تواند در چارچوب یک کنفدراسیون متشکل از واحدهای پایه ای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تشکیل شود. به نظر وی در جوامع کنونی سرمایه داری مردم نمی توانند در سرنوشت اجتماعی خود مشارکت داشته باشند، زیرا قدرت و ثروت در دست نخبگان تمرکز یافته است. موضوع حیاتی در مقابل جنبش مدافع دمکراسی واقعی "تمرکز زدایی" و نه "دوباره سازی" جامعه است. در صورت وجود سیستمی مبتنی بر "کنفدراسیون انجمن ها" و تقسیم رادیکال قدرت است که "خودحکومتی و خودمدیریت" امکان پذیر خواهد بود. فوتوپولوس در موافقت با ترسیم کلی از دمکراسی کنفدرال (اتحادیه دمکراتیک) که از طرف بوکچین طرح شده بود و خلاصه آن به مثابه "شبکه ای از شوراهای اداری متشکل از اعضاء یا نمایندگان انتخاب گشته از طرف انجمن های دمکراتیک در ایالات مختلف شهرها و بخش های شهرهای بزرگ" می باشد، اضافه می کند که این شوراهای می باید عمدتاً وظیفه "مدیریت" و نه "سیاست گذاری" داشته باشند (فوتوپولوس: 230) «29». در این نوع سازماندهی جامعه، ابزار تولید و فعالیت های اقتصادی به مالکیت اجتماعی در می آیند و ارزش تولید شد اجتماعی از طریق سیستم اداری که خصلت خودمدیریت اجتماعی دارد، توزیع می گردد. انجمن های محلی هسته اصلی دمکراسی فراگیر را تشکیل می دهند (همان: 248). دمکراسی واقعی فاقد حکومت، پول و مناسبات کالایی بوده از انباشت ثروت شخصی و نهادینه شدن مزایای فردی و طبقاتی جلوگیری می کند. وی در موافقت با بسیاری از پیشنهادات طرح شده از طرف مدافعین مدل اقتصاد مشارکتی (آلبرت/هاهنل) و در عین حال در نقد از آن، کاستی را در روش آنها برای تشخیص سطح مایحتاج برای پروژه های آینده می داند (همان: 253). برای جبران مشکل مزبور و بهتر نمودن نظام اجتماعی، فوتوپولوس دو هدف عمده را مد نظر قرار می دهد: 1- اینکه به نیازهای اساسی هم شهروندان پاسخ داده شود که پیش شرط آن نهادینه کردن ساختاری کاملاً دمکراتیک است که تصمیمات مهم اقتصادی/ اجتماعی از طرف توده های مردم گرفته شوند و 2- ایجاد فضایی آزاد برای انتخاب باشد بدین صورت که افراد قادر به تصمیم گیری در مورد زندگی شخصی خود گردند. بدین خاطر، از طرف فوتوپولوس ترکیبی از "تصمیم گیری دمکراتیک و یک بازار مصنوعی" پیشنهاد می شود و منابع اقتصادی، عمدتاً بر مبنای تصمیمات جمعی شهروندان از طریق سیستم کوپنی (ووشر) «30»، بطور عادلانه عرضه میشوند.

در واقع بر اساس این نوع نظام اجتماعی "احتیاجات اساسی" بر مبنای پرنسب "از هر کس به اندازه توانایی، به هر کس به اندازه نیاز" و

“احتیاجات غیراساسی” در چارچوب موازین “بازار مصنوعی” توزیع می‌گردند که همواره سطحی از آزادی انتخاب را برای افراد جامعه حفظ می‌کند. به نظر فوتوپولوس می‌توان حتی دو نوع کوپان بر اساس نیازهای “اساسی” و “غیراساسی” در جامعه توزیع نمود (همان: 257). کارکرد این نوع سیستم اجتماعی بدین طریق خواهد بود که: اول مجلس سراسری کنفدرال که اعضای آن به نمایندگی از طرف هزاران انجمن محلی انتخاب گشته اند تصمیم می‌گیرد که کدام نیازهای اقتصادی، بهداشتی و آموزشی حیاتی هستند. سپس، برنامه مشخصی از طرف مجلس ارائه می‌شود که بین عرضه ها و تقاضاهای طرح گردیده از طرف واحدهای شورایی کنفدرال تعادل مناسب برقرار نموده، مقدار زمان و تعداد ساعات کار و سایر منابع مورد احتیاج برای هر نوع فعالیت به خصوص را تشخیص می‌دهد و سرانجام شهروندان، به طور فردی انتخاب می‌کنند که در چه رشته هایی به کار بپردازند (همان: 265). در مجموع به نظر فوتوپولوس، تنها در چهارچوب وجود یک جامعه دمکراتیک و متشکل از “خودنهادهای اجتماعی”، می‌توان شالوده های اصلی یک جامعه خودگردان را، بر مبنای تعقل، تجربه، دانش، ارزش های انسانی و انتخاب آگاهانه و آزاد توده های مردم، پی ریزی نمود (همان: 350).

در این بخش به این موضوع برخورد شد که با توجه به تجربه “سوسیالیستی” تجربه شده در قرن 20، طبیعتاً برخی از نگرش های مربوط به سازماندهی عادلانه و دمکراتیک جامعه نیز به زیر سؤال می‌روند. اگر هدف جنبش چپ نهایتاً ایجاد جامعه ای خودگردان است که انسان ها آزاد از قیودات غیرضرور اجتماعی در سازندگی مناسبات برابر و عادلانه اجتماعی مشارکت مستقیم داشته باشند، آنچه مهم می‌نماید تاکید بر اندیشه ای خردگرایانه، در پرتو وجود یک جامعه آزاد و دمکراتیک می‌باشد، به این معنی که به راهکارهای اجتماعی می‌باید همواره انتقادی نگریست و از فرمول بندی های افراطی ایدئولوژیک و دگماتیک و در عین حال عقاید نسبی گرای غیرمتعهد به ارزش های جهان شمول دمکراتیک برحذر بود. در قرن 21، ایجاد یک جامعه آزاد، عادلانه و مبتنی بر ارزش های نوع دوستانه و همبستگی آور، عمدتاً بر اساس ارزیابی های خردگرایانه از تجربیات تاریخی جنبش سوسیالیستی، واقعیت های کنونی جهان و حول محور هدف غایی انسانی یعنی فارغ شدن از موانع غیرضرور اجتماعی، دست یافتنی خواهد بود.

در بخش بعدی امکان ایجاد جامعه ای آزاد و عادلانه در ایران بررسی می‌گردد.

بخش دوم

چشم انداز برای یک سوسیالیسم خودگردان در ایران

درخطوط زیر، بعد از نگاهی به کارکرد اقتصاد مدرن و تفاوت عمده بین نظام های اجتماعی سرمایه داری و سوسیالیستی و مروری سریع از شرایط اقتصادی در ایران، سپس امکان ایجاد سوسیالیسم در ایران به بحث گذاشته می شود.

مجموعه نهادها و فعالیت هایی که عمدتاً حول محور تولید، توزیع و مصرف شکل می گیرند، سیستم اقتصادی در هر جامعه را تشکیل می دهند. انسان ها موجودات اجتماعی هستند و تمدن ها وقتی توسعه می یابند که مسائل اجتماعی و از جمله سیستم اقتصادی در چارچوب موازین تعیین گشته و نهادینه شده هماهنگ می گردند. هر نظام اقتصادی از نهادها و موازین مشخص تشکیل می یابد که در جهت یک هدف غالب که از طرف قدرت های حاکم تعیین می شوند، عمل می کند. به گفته ی جول مگنوسون «31»، یک نهاد اجتماعی نوعی "عمل کرد و یا ساختار اجتماعی" جهت "هدایت یا کنترل" رفتار اجتماعی انسان است. نهادهای اجتماعی در سنت ها، روابط و زندگی روزانه انسان ها ریشه دارند. نهادهای اقتصادی به مثابه بخشی از ساختارهای اجتماعی دارای "خصلت ساختاری و کارکردن" هستند. حیطة ساختاری شامل متغیرهای اتوریته و کنترل بوده و کارکرد آن، عمدتاً، در خدمت طبقات حاکمه عمل می کند (مگنوسون: 31-32).

فعالیت های اقتصادی عمدتاً به سه حوزه تولید، توزیع و خدمات تقسیم می گردد. تولیدات اقتصادی، پروسه ای است که در آن مجموعه انرژي ها و منابع به "کالاها و خدمات" تبدیل می گردند. پروسه ای "درون داد — برون داد" «32»، که مجموعه ای از داده ها، در میان آنها منابع طبیعی، موادخام، تکنولوژی، تلاش های انسانی، مهارت و توانایی های سازمانی (نیروی کار) را در بر می گیرد، به مثابه درون داد عمل می کنند. فرایندهای متفاوتی از این نوع عناصر، که بطور آگاهانه ترکیب می شوند، محصولات کالایی و خدماتی تولید می کنند. توزیع کالا و خدمات معمولاً بر پایه نهادهای استقرار یافته صورت می گیرد. در دوران برده داری یا فئودالیسم، نهادهای اجتماعی عمدتاً در خدمت منافع برده دارها و فئودالها عمل می کردند. در سرمایه داری هدف اصلی برای سرمایه داران دستیابی به سود است و در این راستا، آنها خواهان کنترل و مالکیت بر ابزار تولید و فعالیت های اقتصادی، تداوم سیستم کارمزدی و همچنین استفاده موردی از نظام بازار جهت تسهیل مبادله کالا هستند.

در جهان امروز سرمایه داری، تحت حکمروایی، صاحبان قدرتمند سرمایه و شرکت های عظیم اقتصادی، مجموعه ای از قوانین و موازین

در سطوح مختلف جهانی، کشوری و محلی در خدمت به تداوم سرمایه داری نهادینه گشته اند. برای مثال در قانون اساسی آمریکا در متمم 14 همچنین آمده است که "دولت، بدون دلیل قانونی حق محروم کردن هیچ شخصی را از زندگی، آزادی یا ثروت، ندارد". این نوشته در واقع قانوناً حق مالکیت خصوصی بر دارایی (زمین، سرمایه و غیره) را تضمین می کند. قوای قضائی نیز عمدتاً در جهت حفظ منافع صاحبان ثروت عمل می کند. مثلاً در سال گذشته در ماه فوریه (2010)، اکثریت محافظه کار و مدافع سرمایه در دادگاه عالی آمریکا «33»، در یک تصمیم گیری 5 به 4، بر مبنای متمم 14 که حق آزادی بیان را تضمین می کند، هزینه نامحدود تبلیغاتی از طرف شرکت های خصوصی را به مثاباً حق شهروندی به رسمیت شناخت و در واقع دست و بال کمپانی های عظیم را برای خریدن کاندیدهای مورد نظر آنها بازتر نمود (دی. نی شین، 31 ژانویه 2011؛ 19) «34». در دهه های اخیر در کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری مثل آمریکا و اروپا، صاحبان سرمایه های بزرگ، شرکت های عظیم اقتصادی و سیاستمداران وابسته به آنها که اقلیت بسیار کوچکی را تشکیل می دهند، توانسته اند که عمدتاً از طریق موازین قانونی و نهادهای امنیتی / پلیسی به انباشت ثروت و قدرت دست یابند. گسترش فاصله های طبقاتی، بیکاری عظیم و فقر گسترده واقعیت تلخ در این جوامع است. بدتر از آنها، شرایط در کشورهای دیر توسعه یافته سرمایه ای است که در زیر یوغ رژیم های خودکامه و ستمگر، استثمار، فقر و محرومیت بسیار و حشتناک تر است.

در ایران، در عرض 32 سال گذشته، حکومت جمهوری اسلامی در چهارچوب یک قانون اساسی تئوکراتیک ناهنجارترین و فاسدترین روابط سرمایه داری را در ایران برقرار کرده است. از اوان قدرت گیری این رژیم مجموعه ای از طیف های تندرو و محافظ کار از میان روحانیت در همگامی با بخشهای انگلی از تجار بازار و بطور روزافزون تحت پشتیبانی نیروهای امنیتی / نظامی و به ویژه مقامات بالای اطلاعاتی و پاسداران، با توسل به شیوه های قهرآمیز و سرکوبگرانه حکومت کرده اند در قانون اساسی جمهوری اسلامی (پیش نویس، نسخه اول) اصل 38 از جمله می آید که "... دولت موظف است با شفاف سازی و تدوین قوانین و تسهیل مقررات زمینه فعالیت بخش های تعاونی و خصوصی را هرچه بیشتر فراهم آورد." در اصل 41 نوشته شده است که "مالکیت شخصی که از راه مشروع، باشد محترم است". در چارچوب قانون اساسی فعلی در 32 سال گذشته نه شفافیت وجود داشته و نه اینکه مفهوم "مشروع" حساب و کتاب داشته است. یعنی اینکه علاوه بر ناعدالتی های سرمایه داری در ایران بر پایه وجود روبنای پیش سرمایه داری، شدیدترین ستم های اجتماعی در جامعه برقرار است.

شرایط اقتصادی آنگونه است که طیف های کوچکی از حکومتگران در میان آنها خانواده های وابسته به حکومتگران مانند خامنه ای، رفسنجانی، واعظ طبسی،... با تصرف اهرم های حساس سیاسی و مؤسسات اقتصادی و با جذب ارزهای نقدینه ناشی از عواید فروش نفت به ثروت های افسانه ای دست یافته اند. در عوض اکثریت قاطع جمعیت در معرض فقر و محرومیت های مختلف قرار دارند. امروزه در ایران بیش از 50 درصد (32 میلیون نفر) از مردم در زیر خط فقر زندگی می کنند و در حالیکه مرکز آمار ایران از حدود 11 درصد بیکاری در سال 1389 خبر می دهد اما بیکاری واقعی بیشتر از 30 درصد می باشد. چندین میلیون از مردم معتاد هستند و صدها هزار زن و دختر ناچار به روسپی گرایی روی آورده اند.

ایران حدود 75 میلیون جمعیت دارد و تولید ناخالص سراسری آن حدود 827 بلیون دلار می باشد. عمده ترین منبع افزایش ثروت (درآمد ارزی) صدور نفت و گاز است که تقریباً 80% از بودجه دولت (حدود 90 بلیون دلار) را تشکیل می دهد. نیروی کار در ایران حدود 24 میلیون می باشد که بیشتر از 5 میلیون نفر بیکار هستند. تقریباً 31 درصد (6 میلیون)، در عرصه صنایع (2 میلیون در بخش ساختمان)، 25 درصد (4.5 میلیون) در کشاورزی و 45 درصد (9 میلیون) در خدمات مشغول هستند. (آلمانک جهانی، 2011: 786-787) «35». در رشته های صنعتی بیشتر از 90 درصد از کارگران در مؤسسات کمتر از 10 نفر اشتغال دارند. مؤسسات بزرگ و از جمله صنایع نفت، پتروشیمی و ماشین آلات با مشکلات عظیمی روبرو هستند که نبود سرمایه و تکنولوژی لازم به ویژه پس از شروع تحریم های اقتصادی از جمله آنها می باشند.

در سال های اخیر به ویژه بعد از اینکه اصل 44 قانون اساسی که به مالکیت دولتی وزن بیشتری می دهد، مورد بازبینی قرار گرفته، روند «خصوصی سازی» در امتداد تسلیم بسیاری از صنایع و مؤسسات اقتصادی به شرکای حکومتگران در بخش خصوصی و همچنین نهادهای تحت پوشش سپاه پاسداران تسریع شده است. تجربیات حاکی از «خصوصی سازی» این است که طیف های قدرتمند در میان مقامات حکومتی و به ویژه بسیاری از مسئولین ارشد پاسداران به انگیزه سودجویی و انباشت هرچه بیشتر ثروت و در عین حال لیبرالتر نمودن اقتصاد ایران، طبق نسخه های پیشنهاد شده از طرف نهادهای جهانی سرمایه داری مثل آی. ام. اف، «36» بانک جهانی «37» و سازمان تجارت جهانی «38» در صدد ایجاد تغییرات مهمی در اقتصاد ایران شده اند. در واقع در زیر لوای نظام غیر دمکراتیک موجود و رژیم خودکام مذهبی/ امنیتی فعلی است که مشکلات بسیاری علاوه بر معضلات اساسی سرمایه داری در ایران شکل گرفته اند. اگر در جوامع توسعه یافته نرخ رشد اقتصادی می باید

حداقل 5 درصد باشد در ایران کمتر از نیم درصد است. موازنه بین حجم تولید کالا و خدمات و حجم مصرف، به ضرر اولی کاملاً منفی است و کسری تجارت اینگونه است که برای مثال در سال 1388 در مقابل حدود 60 بلیون دلار (عمدتاً بنزین، فولاد و گندم) واردات، تنها 20 بلیون دلار صادرات غیر نفتی وجود داشته است. در سالهای اخیر قیمت تمام شده ی کالاهای وارداتی (عمدتاً به خاطر تحریم ها) حدود 30 درصد افزایش یافته و افزایش بی رویه در نقدینگی، جامعه را با تورم خانمان برانداز روبرو ساخته است. سیستم بانکی کشور ورشکسته است و به ویژه به خاطر عدم پرداخت مطالبات معوق بانکی که حدود 50 هزار میلیارد تومان است، به گفته ی عزت الله یوسفیان، عضو ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی، عمدتاً در اختیار 84 نفر گذاشته شده، تعدادی از بانکها تخلیه شده اند. میزان بدهی از طرف هزاران مؤسسه اقتصادی که صاحبان آنها را مقامات بالای رژیم و وابستگان آنها تشکیل می دهند به حدی رسیده که دولت احمدی نژاد به خاطر پیشبرد برنامه های ویژۀ "عمرانی" و "امنیتی" خود به برداشت های بی رویه و غیر قانونی از بودجه و امتیازات شرکت ملی نفت ایران و در واقع دستبرد به سهم 6 درصدی از درآمد نفت که قرار بود سالانه به سرمایه گذاری در صنعت نفت تخصیص یافته باشد، روی آورده است. با توجه به این مشخصات یک اقتصاد بیمار، حتی در محدودۀ سرمایه داری است که طرح آلترناتیو اقتصادی / اجتماعی معطوف به سوسیالیسم خودگردان در ایران بعد از پیروزی انقلاب، واقع گرایی سیاسی می طلبد.

در میان مشخصات کلی یک اقتصاد سوسیالیستی می توان به مقولاتی مانند مالکیت و کنترل اجتماعی/ عمومی بر ابزار تولید و فعالیتهای اقتصادی، روابط غیر کالایی و توزیع دمکراتیک قدرت و ثروت در اشکال خود مدیرتی و خود حکومتی اشاره نمود. در مراحل اولیه سوسیالیسم، سیاستهای اداری مانند استقرار کنترل دمکراتیک و مالکیت اجتماعی از طرف نهادهای سراسری و محلی حکومتی بر مؤسسات کلیدی در عرصه های صنایع مادر، سیستم آب و برق و گاز، مخابرات، بانک، وسایل عمومی نقلیه و همچنین در حیطه نهادهای اجتماعی پایه ای که برای زندگی مردم حیاتی هستند مانند آموزش، درمان، حراست های انتظاماتی و سوانح (آتش سوزی، زلزله، غیره) ضروری به نظر می رسند. و در صورت انتخاب آزاد و آگاهانه این برنامه ها و مسئولین خدمتگذار آنها از طرف اکثریت قاطع توده ای مردم، پیشبرد مجموعۀ این سیاستگزاریها در سطوح مختلف کشوری و محلی تحت نظارت ارگان های انتخاب شده سراسری و محلی که پروژه های سوسیالیستی را به پیش ببرند، منطقی به نظر می رسد. در واقع در نظام سوسیالیست مورد نظر، تمامی سیاستهای اجتماعی و عمومی مانند چگونگی تقسیم وظایف

مربوط به تلاش و کار و تخصیص و توزیع عادلانه ارزش افزوده و منابع اجتماعی می باید از طرف مردم و نهادهای انتخاب شده آنها، آگاهانه و دمکراتیک اتخاذ شوند. هدف اصلی در سوسیالیسم سازماندهی جامعه حول محور موازین مبتنی بر مالکیت عمومی / اجتماعی و ادار[ی] دمکراتیک ابزار و فعالیت های اقتصادی / اجتماعی است. نیل به این نوع جامعه انسانی در گرو توانمندی خود توده های مردم در مدیریت جامعه می باشد که وجود یک ساختار دمکراتیک جهت تصمیم گیری ها و مشارکت دمکراتیک (جمهوری واقعی) را ضروری می سازد. در چارچوب این نظام مردم می باید قادر باشند که آزادانه خود را برای فعالیتهای اداری داوطلب نموده حق و توان آن را داشته باشند که در مسایل عمومی جامعه مشارکت مستقیم و غیر مستقیم داشته باشند.

در رابطه با شرایط ایران، یک ساختار اجتماعی که چندان هم از ایده های پیشنهاد شده از طرف افرادی مثل موری بوکچین و تاکیس فوتو پولیس دور نیست، عملی به نظر می رسد. یک نظام جمهوری واقعی (انتخاب آزاد مسئولین بر مبنای حق رأی عمومی) منطقی ترین شکل برای شروع، به نظر می رسد. مجموع[ی] اختیارات برای تصمیم گیری در مورد مسائل اجتماعی بر عهد[ی] یک مجلس سراسری و مجالس متعدد محلی که اعضای آن ها برای مدت معینی انتخاب شده، همواره قابل احضار باشند، قرار گیرد. مجلس سراسری از درون خود برای یک دوران مشخص یک شورای ملی جهت اجرای برنامه های اتخاذ گردیده در مجلس انتخاب می کند که تحت نظارت دائمی آن سیاست های تصویب شده را به مرحله[ی] عمل می گذارد. به موازات ساختار سراسری جمهوری، اشکال محلی آن در ایالات و مناطق مختلف ایران مستقر می شود. مجالس محلی که اختیارات سیاست گذاری داشته باشند و شوراهای محلی انتخاب شده از طرف آنها جهت پیشبرد برنامه های تصویب گردید[ی] محلی، نظام را به یک جمهوری فدراتیو تبدیل می کند.

مهمترین مشخص[ی] این مجالس، انتخابی بودن آنها، چه در سراسر کشور و چه در سطح محلی می باشد. وظیفه اصلی در مقابل مجلس سراسری و مجالس محلی (پارلمان سراسری و پارلمان محلی) و شوراهای تحت نظارت آنها، پیشبرد مطالبات و تصمیم گیری های توده ای مردم در چارچوب یک سیستم کاملاً دمکراتیک و تحت نظارت و مشارکت دائمی آنها با توسل به اشکال مستقیم و غیر مستقیم است. تا وقتی که این نوع جوامع سوسیالیستی، در سطوح کشوری و جهانی به پیشرفت لازم از لحاظ شناخت و آگاهی نوع دوستانه جهت سازماندهی عادلانه جامعه و در عرص[ی] دنیای مادی یعنی ضرورت اتخاذ ترکیبی از دستاوردهای تکنولوژیک، تولیدات مایحتاج زندگی و پیشرفت های مفید در رابطه به محیط زیست و طبیعت نرسیده باشند که در آن صورت روابط در میان انسانها و

اجتماعات انسانی در فراغت بیشتری از طوابع مبتنی بر قراردادهای اجتماعی قرار گیرد، وجود سطحی از قوانین و موازین سیاسی/ اجتماعی (ب.م. وجود قانون اساسی و نهادینه شدن حقوق مدنی) که همواره در معرض تغییر و تکامل بر مبنای رأی عمومی مردم در سطوح مختلف جغرافیایی باشد، لازم است.

در رابطه با برنامه های اقتصادی، بسیار دشوار است که فرمولبندی های مشخص برای جامعه انقلابی با سمت گیری سوسیالیستی، پیشاپیش آماده نمود. اما آنچه که مسلم است این می باشد که تنها در صورت مداخله فعال خود مردم (در اشکال مستقیم و غیر مستقیم) در امور اقتصادی / اجتماعی و در نتیجه شکل گیری جمع بندی ها و تصمیم گیری های دمکراتیک از جانب آنها و نمایندگان آنها در مجالس سراسری و محلی است که در جهت یک اقتصاد خودگردان سوسیالیستی می توان گامهای جدی برداشت. در ایران، در اوایل انقلاب بیشتر از 500 مؤسسه اقتصادی از طرف دولت مصادره شد که در میان بزرگترین آنها می توان به ایران ناسیونال که به نام ایران خودرو تغییر نام یافت، اشاره نمود. بسیاری از این شرکت ها تحت پوشش تعدادی از بنیادهای رژیم ساخته مثل بنیاد مستضعفین، بنیاد رضوی و بنیاد خاتم الانبیاء در واقع در اختیار مسئولان رژیم و وابستگان سیاسی و امنیتی آنها قرار گرفت. هم امروز، این بنیادها همچون سازمانهای مافیایی بر بخشهای عظیمی از فعالیتهای اقتصادی کشور کنترل دارند و حتی در چارچوب پروسه "خصوصی سازی" در سالها و ماههای اخیر مالکیت بر این مؤسسات اقتصادی در میان "خودمانی های" رژیم دست به دست می گردد. چنگ انداختن بی پروای بنیاد خاتم الانبیاء، یکی از نهادهای وابسته به سپاه پاسداران بر بخش عظیمی از سهام شرکت مخابرات، سرمایه گذاری در حیطه میدان های نفتی، صنایع پتروشیمی، ماشین سازی و فعالیتهای بازرگانی (قاچاق) در بنادر کشور از جمله عرصه های اقتصادی است که در واقع در معرض کنترل نهادهای نیمه دولتی - نیمه خصوصی که از قدرت های انتظامی / امنیتی برخوردار هستند قرار گرفته اند.

در فردای انقلاب، این بخش از مؤسسات بزرگ و فعالیتهای استراتژیک اقتصادی که منبع اصلی تولید ثروت را تشکیل می دهند، می باید در مالکیت عمومی و تحت نظارت سازمانهای تعیین گشته از طرف مجلس سراسری و شورای محلی قرار گیرند. در واقع صنایع کلیدی و بزرگ، بانکها و سازمانهای اجتماعی درگیر در سازندگی جامعه در عرصه های اشتغال، آموزش، تغذیه، بهداشت و درمان و جلوگیری از سوانح طبیعی و وسایل نقلیه عمومی می باید، در زیر پوشش نهادهای عمومی (وزارت آموزش، وزارت بهداشت، غیره) و تحت نظارت کامل ارگانهای انتخاب شده مردم (مجلس، شورا، غیره) قرار گرفته و در جهت خدمت به منافع

کل جامعه و از طریق مدیریت خود مردم و نمایندگان واقعی آنها انجام بگیرد.

در جامعه مدعی سمت گیری به سوسیالیسم، سازماندهی فعالیتهای اقتصادی در بخشهای تولید، توزیع و خدمات، از همان ابتدا مشخصاتی مغایر با سرمایه داری خواهد داشت. اقداماتی مانند پایان دادن به مالکیت و کنترل خصوصی بر ابزار اصلی تولید و اعظم فعالیتهای اقتصادی لازم است اما کافی نیست. سازماندهی دمکراتیک و همواره قابل ارزیابی و تغییر از طرف مردم بسیار مهم می باشند. برای استقرار یک سوسیالیسم خودگردان، مشارکت مردم در برنامه ریزی های اقتصادی / اجتماعی و ایجاد خود مدیریتهای اقتصادی بسیار مهم هستند. مناسبترین استراتژی این است که در سطح امکان حجم تعیین کننده ای از مبادلات فراورده ها و خدمات به ویژه بخشهای متعلق به احتیاجات اساسی در حیطه های اجتماعی مانند آموزش، درمان، بهداشت و وسایل نقلیه عمومی از زیر یوغ روابط کالایی که مبتنی بر قانون ارزش یعنی تعیین قیمت اجناس بر اساس ارزش نیروی کار لازم جهت تولید آن می باشد، بیرون آورده شوند. بدین معنی که بسیاری از اشیاء و محصولات ضروری برای پایه ترین سطح زندگی، از طرف سازمان های تعیین گشته از طرف ارگانهای انتخابی مردم (پارلمانها و شوراهای)، خارج از روابط بازار قیمت گذاری شوند. در اقتصاد دوران گذار به فاز بالاتر، حداقل در بخش عمده فعالیت ها، ضروری است که طبق برنامه ریزی های هماهنگ شده در کل جامعه قیمت اجناس (به ویژه مایحتاج اولیه)، متناسب با توانایی های اقتصادی مردم که از لحاظ مالی، بر اساس موازین حساب شده، تأمین گشته اند (پرداخت گردیده اند)، تعیین شوند. بدیهی است که در این نوع از سازماندهی، احتیاجات اولیه مانند مواد غذایی، تحصیلات، درمان و وسایل نقلیه می باید در سطح بسیار نازل برای مردم فراهم گردند.

در جامعه مورد نظر، واحدهای اقتصادی، در سطح امکان تحت مدیریت کارگران و کارکنان قرار گرفته بر اساس توانمندی جسمانی و نظری و تجربه از گذشته، حجم و ویژگی های کار و تصمیم گیری در مورد پرداخت و چگونگی تخصیص بخشی از ارزش افزوده ها در جامعه برای بهبودی فعالیتهای موسسه مزبور و همچنین جهت مخارج ارگان های محلی و سراسری تعیین شوند. شوراهای و یا انجمن های کارگران و کارکنان در موسسات تولیدی و خدماتی وظایف متفاوت دارند. روشن است که واحدهای صنعتی و کشاورزی که تولید کنند ارزش اجتماعی و ثروت در اشکال اجناس و مواد کشاورزی هستند، طبق برنامه ریزی های دمکراتیک از طرف ارگانهای سراسری و محلی (مجلس، شورا، غیره) موظف می شوند که بخشی از فراورده های خود را از طریق نهادهای مربوطه در اختیار

سازمان های سراسری (ب.م. سازمانهای مسئول برای انبار مواد غذایی و اجناس مصرفی) گذاشته، در عوض از محصولات خدماتی آنها در اشکالی مانند مهارت های حسابداری، تکنیکی، درمانی، آموزشی استفاده نمایند. آنچه که مسلم خواهد بود این است که هم افراد جامعه از کمک های اولیه در رابطه با تامین خوراک، مسکن، پوشاک، بهداشت، درمان و آموزش برخوردار خواهند شد و چگونگی اشتغال مبتنی بر شکل پرداخت که حداقل در مرحله گذار بر اساس سعی و تلاش و نه مقدار ارزش تولید شده باشد، تعیین می گردد. در واقع برخلاف نظام سرمایه داری، در حیطه روابط مربوط به درون داد — برون داد، مجموعه انرژی های طبیعی، تکنیکی و تخصیصی ایجاد گشته از طریق کار انجام شده به وسیله توده های مردم، از طرف خود مردم و نمایندگان واقعی آنها در پارلمان ها و شوراهای آگاهانه و حساب شده در بخشی درون داد سرمایه گذاری می شود و محصولات حاکی از برون داد (اجناس و خدمات) بر اساس موازین تنظیم گشته ی دمکراتیک و عادلانه سوسیالیستی توزیع می گردد.

البته واقعیت امر این است که با توجه به اقتصاد نسبتاً عقب افتاده ی ایران، وجود پراکندگی های صنایع، نبود روابط ارگانیکی و زنجیره ای بین صنایع تولیدی، صنایع مصرفی و تولیدات کشاورزی و محدودیت های کمی و کیفی در بسیاری از مؤسسات اقتصادی که در اکثر مطلق آنها زیر 10 نفر کار می کنند و به ویژه اگر که جامعه فرضاً سمت گرفته سوسیالیستی ایران در محاصر قدرت های امپریالیستی، رژیم های ارتجاعی منطقه و در معرض خراب کاری ها و کارشکنی های سیاسی / اقتصادی از طرف جریان های ارتجاعی داخلی قرار داشته و اینکه اکثریت مردم، به دلایل متفاوت ذهنی و عینی هنوز خواهان مشارکت داوطلبانه در سازماندهی روابط غیرکالایی و سوسیالیستی نباشند، در آن صورت بخش هایی از فعالیت های اقتصادی و به ویژه مؤسسات کوچک می باید قادر باشند که با رعایت ضوابط تعیین گشته از طرف نمایندگان سوسیالیستی در حاکمیت، به روابط روزمره سرمایه داری، اما محدود به بخش های معینی از اقتصاد، ادامه بدهند. در صورت پیشرفت اقتصاد و افزایش تولیدات در حیطه های مایحتاج ها و خدمات و توزیع عادلانه آنها، در کنار ترویج اندیشه ها و فرهنگ نوع دوستانه و انسانی، امکان اینکه سوسیالیسم به مثابه مناسبترین پروژه جهت سازماندهی اقتصادی / اجتماعی از طرف اکثریت مردم پذیرفته شود، افزایش می یابد. اما رویهم رفته اغراق نیست اگر گفته شود که استقرار مناسبات مبتنی بر خود حکومتی و خود مدیریتی که فرایند اصلی آن در جهت ایجاد یک جامعه انسانی آزاد و برابر باشد، همواره از خواسته های اساسی اکثریت توده های مردم است.

برخلاف نظام های "سوسیالیستی" که در قرن 20 تجربه شدند و هنوز بقایای ناهنجار آن در چین، ویتنام و کره شمالی به حیات خود ادامه می دهد. یک گذار واقعی از سرمایه داری به سوسیالیسم در گرو استقرار دموکراسی واقعی و مشارکت آگاه و خلاق توده های مردم در ایجاد ساختمان سوسیالیسم می باشد. نظارت و شرکت مستقیم و غیر مستقیم توده های مردم در تمامی ارگان های سراسری و محلی حکومتی و در واقع استقرار حکومت پرولتری که نمایندگان اکثریت مطلق جامعه را داشته باشد، شرط حیاتی برای استقرار سوسیالیسم دموکراتیک می باشد. یک ایران آزاد، خود گردان و سوسیالیست، افتخاری برای ایرانیان و بشریت در سطح جهان خواهد بود.

فوریه 2010

منابع و توضیحات

- 1- The Marx – Engels Reader, second edition, edited by Robert C. Tucker, W.W Norton & company, New York / London, 1978
- 2- Pierre Proudhon, "what is Property" in "Voices of Revolution, rebels & rhetoric", edited by Thomas E Hockey & Ralf E Weber, the Dryden, 1972, PP 55-64
- 3- Mikhail Bakunin, "God & State" in "Voice of Revolution, rebels & rhetoric", edited by Thomas E Hockey & Ralf E Weber, the Dryden, press 1972, PP 65-77
- 4- P. Kropotkin, "The collective ways system" from "The conquest of Bread", in "The Marking of Society" (437-453), edited by V.F. Calverton, Random Home, the Modern library Books, 1937.
- 5- Karl Marx, "After Revolution", in "The Marx – Engels Reader", and edition, edited by Robert c. Tucker, WW. Norton & Company, New York- London, 1978.
- 6- "Socialist Thought", A Documentary history, edited by Albert Fried & Ronald Sanders, Colombia University Press, New York, revised edition, 1992.
- 7- Essential Works of Socialism Edited by Irving Howe, Bantam Book, 1971.
- 8- Karl Korsch
- 9- George Lukacs
- 10- Anton Pannekok
- 11- David Mc Millen, "Marxism after Marx", Houghton Mifflin

Company Boston, 1979.

12- Catalan

13- Barcelona

14- International Socialist Review (1812), In line edition,
issue 24, July/August 2002 (1-14), "Anarchists in the Spanish
civil war", Geoff Bailey.

15- Murray Book chin

16- Robin Hahnel

17- Michael Albert

18- Takes Fotopoulos

19- John Holloway

20- Confederal Democracy

21- Libertarian Municipalism

22- Murray Book Chin, "Libertarian Municipalism: An Overview",
April 1991, in <http://www.social-ecology.org> (1-14) pages.

23- I F B

24- GASPLAN

25- Robin Hahnel, "Economic Justice & Democracy, From
Competition to Cooperation", Routledge publication, 2005.

26- Parecon

27- Michael Albert, "why Participatory Economics", z magazine,
July/August 2010, 61-63.

28- John Holloway, "Change the World without taking Powers",
new edition, Pluto Press, 2005.

29- Takes Fotopoulos "Towards An Inclusive Democracy",
Published by Cassel, 1997.

30- Voucher

31- Joel Magnuson, "Mindful Economics", Seven Story Press,
2008.

32- Input- output

33- Supreme Court

34- The Nation, New York

35- The world Almanac, and Book of Facts, 2011, World Almanac
Book, New York.

36- IMF

37- World Bank

(38- World Trade Organization (WTO

جمهوری اسلامی در دادگاه لاهه؟

پنجشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۸۹ - ۱۰ فوریه ۲۰۱۱

گفتگو با افشین علیان، استاد حقوق دانشگاه لیدن

بامداد امروز، نهم فوریه، رسانه‌های هلندی از درخواست حزب «سبزهای چپ» در این کشور برای بررسی یک طرح خبر دادند؛ طرح کشاندن دولت ایران به دادگاه جهانی عدالت در لاهه به دلیل اعدام زهرا بهرامی، شهروند ایرانی-هلندی.

ولی آیا با توجه حساسیت پدید آمده در هلند، این درخواست بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد یا اینکه به لحاظ عملی، انجام آن ممکن است؟ افشین علیان، استاد حقوق دانشگاه لیدن در هلند، معتقد است این موضوع به شکلی که اکنون برخی از گروه‌های سیاسی در هلند مطرح کرده‌اند ممکن نیست و بیشتر جنبه نمادین دارد.

علیان می‌گوید: «ایران عضو پیمان دادگاه بین‌المللی جزایی نیست؛ دادگاهی که توسط سازمان ملل در لاهه تشکیل شده است. و جالب اینجاست است که ایران با امضا نکردن این پیمان، خود را در کنار اسرائیل، در کنار صدام حسین و در کنار آمریکا قرار داده است.»

شماری از منابع هلندی اعلام کرده‌اند، علیرغم این که ایران عضو این پیمان نیست، ولی به خاطر این که یک عضو از سازمان ملل متحد است، اگر آن‌ها بخواهند موضوع را پیگیری کنند به طور خودکار باید پیروی کند. شما جریان را چگونه می‌بینید؟

چنین چیزی امکان ندارد. تنها راهی که وجود دارد این است که مثلاً هلند پرونده‌ای برای ایران تشکیل دهد و این پرونده را به شورای امنیت سازمان ملل ببرد و در آنجا درخواست کند که دستور تحقیق در مورد این قتل‌ها داده شود به دادگاه بین‌المللی لاهه. آن وقت، بله، راه قانونی‌اش وجود دارد و دادگاه لاهه هم باید اطاعت کند از شورای امنیت.

اگر هلند می‌خواهد این پرونده را قوی کند، نباید تنها پرونده‌ی خانم بهرامی را ببرد؛ بلکه مسئله‌ی قتل‌هایی که در خیابان‌های ایران

صورت گرفته، مانند قتل ندا آقاسلطان یا سهراب اعرابی را هم مطرح کند. اینگونه قتلها برابر است با قتل‌هایی که در سارایوو صورت می‌گرفت، در یوگسلاوی در سال‌های جنگ داخلی. وقتی دولتی یک لباس شخصی را می‌فرستد که روی پشت بام بنشیند و تیراندازی کند به شهروندان خودش یا شهروندان کشورهای دیگر، در واقع «جنایت علیه بشریت» انجام داده است.

در این روند و براساس تعریفی که در این دادگاه از «جنایت علیه بشریت» صورت گرفته، امکان‌پذیر است که ایران مثلاً مورد تعقیب قرار گیرد و البته بر اساس تصمیم شورای امنیت سازمان ملل. آخرین مسئله هم طبیعتاً مسئله دیپلماتیک است. مسئله این است که روسیه یا چین حاضرند بی‌طرف باشند و یا این که به هلند کمک کنند. پس می‌بینید که مسئله خیلی پیچیده و مشکل است.

در ۲۴ ساعت گذشته در هلند به نظر می‌آید که تلاش‌های تازه‌ای صورت گرفته از سوی منابع گوناگون، هم رسانه‌ها و هم محافل سیاسی، برای شناسایی ایرانی- هلندی‌هایی که اکنون در ایران زندانی هستند و می‌خواهند جلوگیری کنند از سرنوشت مشابه خانم بهرامی برای آن‌ها. در عین حال در طول هفته‌های گذشته بارها در هلند این موضوع هم مطرح شده که دولت ایران به دلیل اینکه شهروندی دوگانه را به رسمیت نمی‌شناسد، کشورهایمانند هلند یا کانادا کاری جدی در این زمینه از دستشان برنمی‌آید. شما چه طور می‌بینید این شرایط را؟ فکر می‌کنید در تلاش هستند به افکار عمومی پاسخ دهند یا این که واقعاً در تلاش هستند کاری انجام شود در جهت نجات این زندانی‌ها؟

نه، واقعاً در تلاش هستند کاری کنند. باید دید برای چه جامعه‌ی هلند و سیاستمداران هلندی از چپ و راست، این چنین حساسیت نشان می‌دهند سر مسائل ایران و به‌ویژه سر مسئله اعدام. ببینید، این ادعایی که ایران می‌کند، مبنی بر این که خانم بهرامی مثلاً ۴۵۰ گرم مواد مخدر داشته، هر کس قوانین ایران را بداند، می‌داند که برای ۴۵۰ گرم کوکائین کسی اعدام نمی‌شود در آن کشور، به خصوص یک خانم. باید کارهایی خیلی بیشتر از این انجام داده باشد که بخواهند اعدامش کنند. دوم این که اگر مسئله، تنها مسئله مواد مخدر بود، که خب برای او هم مانند همه‌ی قاچاقچی‌هایی که در ایران هستند، دادگاه عادی تشکیل می‌دادند. هیچ مشکلی نبود که حتی نماینده‌ی سفارت هلند را هم دعوت کنند که از روند دادگاه آگاه باشد.

در این پرونده، مسئله سیاسی مطرح بود. جنبه سیاسی پرونده خانم

بهرامی حداکثر می‌تواند این باشد که به تظاهرات رفته باشد. ولی اگر بخواهند کسی را که تظاهرات رفته اعدام کنند، باید خیلی‌ها را در ایران اعدام کنند. به همین دلیل برخورد دولت ایران حیرتانگیز است و تنها نتیجه‌ای که برای سیاستمداران هلند باقی می‌ماند این است که پس دولت ایران می‌خواسته یک شهروند اروپایی را اعدام کند تا در دل اروپایی‌ها وحشت بیافریند.

دولت ایران مانند دزدها رفتار می‌کند. افراد را گروگان می‌گیرد تا پشت پرده پول بگیرد، مانند مورد آن خانم فرانسوی، تا پشت پرده پول بگیرند و این افراد را آزاد کنند. در هلند صحبت شده که این‌ها امتیاز می‌خواهند. به همین دلیل هلندی‌ها عصبانی شده‌اند و می‌گویند خب اگر اینگونه پیش برود و اعتراض نکنیم، ممکن است افراد دیگری را هم اعدام کنند.

این ادعایی هم که ایران می‌کند، مبنی بر اینکه پاسپورت کشورهای دیگر را برای ایرانی‌ها مورد تأیید قرار نمی‌دهیم و تنها همان ملیت ایرانی‌شان برای ما مهم است، ادعای بی‌خودی است. برای این که مثلاً در مورد آقای منصوری، یکی از هلندی‌ایرانی‌هایی که در زندان ایران است، با دولت هلند مذاکره کردند. ابتدا می‌خواستند اعدامش کنند، بعد پشت پرده مذاکره کردند. حالا چه بده بستانی صورت گرفت، خدا می‌کند. ولی به هر حال این آدم اعدام نشد، و محکوم به ۳۰ سال زندان شد. پس می‌بینید که این ادعای دولت ایران چندان هم راست و حقیقی نیست. این‌ها حاضر به مذاکره هم هستند، حاضر هم هستند کسی را هم اعدام نکنند، اگر لازم باشد. منتهی با بده بستان.

در مورد خانم بهرامی نتوانستند به نتیجه برسند. در صورتی که آقای منصوری پرونده‌ای جدی و سیاسی است. آقای منصوری تجزیه طلب است و تا آنجا که ما فهمیدیم می‌خواسته خوزستان عربی درست کند و از ایران جدا کند. پرونده‌ی او به لحاظ سیاسی و قضایی در ایران خیلی سنگین‌تر از پرونده‌ی خانم بهرامی بوده؛ یک زن تنها و بیچاره‌ای که به راحتی در ایران اعدامش کردند. در آغاز، خانم ستوده، وکیل این خانم را به ۱۱ سال زندان محکوم کردند، سپس زهرا بهرامی را پشت دوربین تلویزیون آوردند که یکسری حرف‌های عجیب و غریب می‌زند. این اظهارات به لحاظ حقوقی و سیاسی، به قول ایرانیان، یک ریال هم ارزش ندارد. بعد هم پای مواد مخدر به میان آمد، بعد فتنه‌گر می‌شود، اصلاً روشن نشد برای چه این آدم را اعدام کردند. در نهایت هم چهارصد کیلومتر دورتر از تهران، در سمنان دفنش می‌کنند. در حالی که حتی افراد سیاسی که امروزه در ایران اعدام می‌شوند، حالا

با اذیت و آزار پس از سه یا چهار هفته و با تعهد گرفتن، در قبرستان‌های معمولی دفن می‌شوند.

همه‌ی این مسائل را که کنار هم بگذارید، با حیرت نگاه می‌کنید به این مسئله. اینجاست که هلندی‌ها به این تحلیل می‌رسند که دولت ایران این کار را کرده تا مردم را در آستانه‌ی ۲۲ بهمن بترساند. زمانی که احیاناً ممکن است تظاهرات‌هایی در ایران صورت بگیرد. به یک قربانی نیاز بود، یک زن.

آقای علیان، شما نقش و یا تأثیر جامعه‌ی ایرانی- هلندی را در شرایط کنونی چه طور می‌بینید؟ تا کنون دو تظاهرات اعتراضی برگزار کرده‌اند؛ یکبار در برابر سفارت ایران در لاهه، یکبار در برابر پارلمان هلند و این شنبه هم برنامه‌ای در آمستردام خواهند داشت. واکنش‌ها و گردهمایی‌های اعتراضی ایرانیان مقیم هلند را چقدر مؤثر می‌بینید؟

مؤثر هست، ولی بیشترین تأثیر را همین رفتار خود نظام جمهوری اسلامی داشت. به هلند توهین شده است. ببینید، دیشب در اخبار هلند گفته شد که یک میلیارد یورو هلند به ایران صادرات دارد. یک میلیارد یورو و نه دلار. پانصد میلیون یورو هم از ایران صادرات صورت می‌گیرد به هلند. یعنی از لحاظ اقتصادی رابطه خیلی مستحکم است. هلند هم گرچه کشور کوچکی است، ولی در اتحادیه اروپا و ناتو به لحاظ نظامی و امنیتی کشور مهمی است. کابینه کنونی هلند هم کابینه‌ی چپ نیست، یک کابینه راست است و این‌ها اصلاً نمی‌توانند چنین مسائلی را تحمل کنند.

ضمناً پس از تظاهرات سال ۲۰۰۹ در ایران، فضا در بین چپ‌های هلند هم به طور کلی تغییر کرد. نگاه کنید به اعتراضات در مصر، تونس و ... همدردی با یک چنین رژیم‌های وجود ندارد و این‌ها سریع‌تر گرایش دارند که برخورد تندی داشته باشند. ولی مهم‌ترین مسئله این است که احساس می‌کنند به شدت بهشان توهین شده است. همیشه هرگونه واکنشی از سوی جمعیت‌های قومی مقیم هلند تأثیر دارد روی سیاست دولت، ولی تعیین‌کننده نیست.

تحولات مصر و تونس به کجا خواهد انجام مید؟

ناھید جعفرپور